روزنامه فرهنگی، اجتماعی صبح ایران ■ صاحب امتیاز: سازمان صداوسیمای جمهوری اسلامی ایران ■ مدیر مسؤول: مهدی عرفاتی

جام جم

■ شاپا: ISSN۱۷۳۵-۳۶۳۷
■ پایگاه اطلاع رسانی: www.jamejamonline.ir www.jamejamdaily.ir
■ پست الکترونیکی: info@jamejamdaily.ir

■ تهران، بلوار میرداماد، جنب مسجد الغدیر، شماره ۱۲۹
■ تلفن: ۲۳۰۰۴۰۰۰-۰۲۱ ■ دورنگار تحریریه: ۲۲۲۲۶۲۵۲
■ سازمان شهرستان‌ها: ۴۵۸۹۷ ■ کدپستی: ۱۹۱۱۶۱۸۴۱۳
■ امور مشترکین: ۴۴۲۰۲۹۳۰ ■ سازمان آگهی‌ها: ۴۹۱۰۵۰۰۰
■ شماره پیامک: ۳۰۰۰۱۱۲۴۰ ■ روابط عمومی: ۲۲۲۶۲۱۴۲
■ چاپ: چاپخانه روزنامه جام جم

چهارشنبه ۲ تیر ۱۴۰۰ | ۱۲ ذی‌القعده ۱۴۴۲ | ۲۰ صفحه | سال بیست و دوم - شماره ۵۹۶۹ | استان تهران و البرز ۲۵۰۰ تومان - دیگر استان‌ها ۱۵۰۰ تومان | Wednesday - June 23, 2021

حدیث روز: تحف‌العقول

امام سجاد(ع): خودداری از آزاررساندن، نشانه کمال خرد و مایه آسایش دوگیتی است.

واحه: سنایی

تو عید منی به عید بینم شادت
ای عید رهی عید مبارک بادت

امروز در تاریخ:

- به توپ بستن مجلس شورای ملی به دستور محمدعلی شاه قاجار(۱۲۸۷ش)
- درگذشت میرزا جهانگیرخان شیرازی(صوراسرافیل)، روزنامه‌نگار دوره مشروطه(۱۲۸۷ش)
- تشکیل نخستین جلسه شورای موقت ریاست‌جمهوری پس از عزل بنی‌صدر با حضور شهیدبهشتی، شهیدرجایی و مرحوم آیت‌ا... هاشمی‌رفسنجانی(۱۳۶۰ش)

حکمت ۶۰: نهج‌البلاغه

زبان، درنده‌ای است که اگر به خود واگذارندش، بگزد.

اوقات شرعی:

اذان ظهر: ۱۳/۰۷ — غروب آفتاب: ۲۰/۲۴
اذان مغرب: ۲۰/۴۵ — نیمه‌شب شرعی: ۰۰/۱۳
اذان صبح (فردا): ۴/۰۳ — طلوع خورشید(فردا): ۵/۵۰

وضعیت آب و هوای امروز

تهران	ارومیه	اهواز	بجنورد	چابهار	رشت	سنندج	یزد
۳۵ / ۲۶	۳۷ / ۱۷	۴۷ / ۳۰	۳۵ / ۱۷	۳۳ / ۲۸	۳۴ / ۲۳	۴۰ / ۱۸	۳۷ / ۲۳

تلنگر

جا پارک به قیمت جان هم نمی‌شود پیدا

علیرضا رأفتی
روزنامه‌نگار

قرار بود ساعت ۸ صبح در جلسه‌ای باشم که برایم خیلی مهم بود و حساس. اول صبح لباس‌هایم را با دقت اتو زدم (اگر بگویم خودم اتو زدم زشت است؟) کفش‌هایم را برق انداختم و طوری در صندلی ماشین جاگیر شدم که خط روی لباس نیفتد و همان‌طوری که تحویلش دادم، وقت پیاده‌شدن تحویلم بدهد. حساب و کتاب کرده‌بودم که تا محل جلسه نیم‌ساعت راه دارم و یک ربع را هم گذاشته‌بودم برای جمع بودن خاطر خودم و ساعت ۷ و ۱۵ دقیقه راه افتادم. اول مسیر خوردم به ترافیکی که هیچ جوره پیش نمی‌رفت. نه راه پس بود و نه راه پیش. فوراً گوشی تلفن همراه، این آخرین نجات‌دهنده انسان معاصر را برداشتم و دست به دامن برنامه‌های مسیریاب شدم. اولین برنامه به من اطمینان می‌داد که ترافیک پنج دقیقه دیگر تمام می‌شود. تصمیم گرفتم منتظر بمانم. ۱۰ دقیقه گذشت. هنوز به نیمه ترافیک نرسیده‌بودم. دست به دامن برنامه بعدی شدم که از کوچه و پس کوچه آدرس می‌داد. زدم به کوچه و پس‌کوچه‌های تنگ و باریک. برنامه با اعتماد به نفس از کوچه‌های باریک راه را نشان داده‌بود و روی نقشه من پنج دقیقه قبل از جلسه می‌رسیدم. من هم با همان اعتماد به نفسی که برنامه بهم تزریق کرده‌بود ادامه می‌دادم تا این که رسیدم به کوچه‌ای که انتهایش جوی آب بود! نقشه می‌گفت باید مستقیم بروی و حرف حالی‌اش نمی‌شد که این کوچه وقتی که یک جوی با جدول ۲۰ سانتی دارد بن بست محسوب می‌شود! دوباره همان مسیر را برگشتم به همان ترافیک قبلی.

سرتان را درد نیاورم. ساعت ۸ و ۱۵ دقیقه بود که رسیدم به محل جلسه و خودم را آماده کرده بودم برای عذرخواهی بابت یک ربع تاخیر اما این رسیدن تازه اول ماجرا بود. حالا ماشین را کجا پارک کنیم؟! اغراق نیست اگر بگویم چهار دور در کوچه‌ها و خیابان‌های اطراف زدم تا دست آخر با خواهش و تمنا از پیرمردی که داشت باغچه را آب می‌داد روی پل حیاط‌شان پارک کردم و پیاده شدم. پیراهنم چروک و پر از رگه‌های عرق شده‌بود. به ساعت نگاه کردم. به پیراهنم نگاه کردم. سوار ماشین شدم، لعنت به این شهر بی‌حساب و کتاب فرستادم و قید جلسه را زدم.

گفت‌وگو با جواد انصافی
درباره تابستان آن سال‌ها و این سال‌ها

وقتی تهران آوازه‌خوان بود

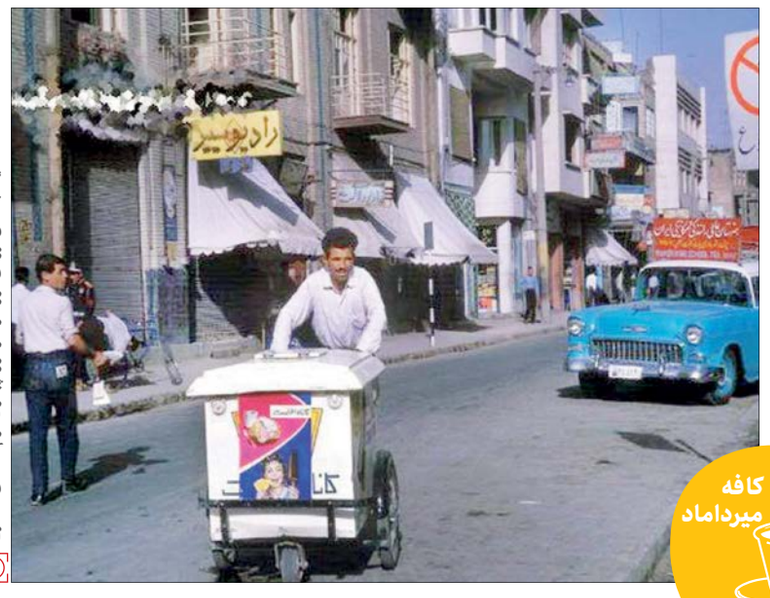

یک بستنی‌فروش دوره‌گرد در دوره پهلوی دوم | عکس: مشرق

طاهره آشیانی
روزنامه‌نگار

زابه‌راه‌مان کرده‌اند؛ از کله سحر راه می‌افتند در کوچه و خیابان با آن بلندگوهای گوشخراش و صدایی که شبیه اره است و مدام می‌گویند: آب‌گرمکن، چرخ‌خیاطی، خرد و ریز انباری، مشعل سوخته، یخچال سوخته خریداریم ... . تابستان و زمستان کارشان همین است و تابستان‌ها که در و پنجره‌ها باز است بیشتر صدایشان می‌آید و بیشتر آزار می‌بینیم. پشت وانت‌هایشان هم خالی است. مگر در یک محله چقدر مشعل سوخته و یخچال سوخته هست که هر روز بدهند به این‌ها؟ این‌هایی که با این جار و جنجال گوشخراش و زندگی‌تباه‌کن فقط می‌خواهند چیزی بکنند و بروند؟! این‌ها تصویری است از هر روزمان که آلوده است به بدترین صداها. کسی هم جلودارشان نیست. حالا از این تصویر زشت در دومین روز تابستان عبور کنیم و ببخشید که با یادآوری‌اش حال خوب‌تان را بد کردم! اما حالا تصور کنید طهران قدیم را با آن تابستان‌های زیبا و پر از زندگی‌اش و جایگزین این صداهای زشت. اصواتی را در ذهن تصور کنید و با گوش جان بشنوید که کاسب‌های دوره‌گرد می‌آمدند در کوچه‌ها و محله‌ها با آن صداهای زیبا و بکر که هرکدام جنس و صوت خاص خود را داشت، زنان خانه و مادران را صدا می‌زدند که بیایید و سبزی و میوه تازه بخرید و برای اهل خانه خوشمزه‌ترین و مرغوب‌ترین غذاها را بپزید.... تصور کنید کوچه‌های تمیز و آب‌وجاروشده را با خانه‌هایی که یک یا حداکثر دوطبقه بودند، پنجره‌های باز و هوای خنک که مردانی با طبقی بر سر آواز می‌خوانند: خانه‌دار و بچه‌دار زنبیل رو بردار و بیار ... و زنبیل‌ها پر می‌شد از خوراکی‌های خوشمزه فقط با چند قران. زندگی در جریان بود و هوا تابستانی بود و گرم، نه مثل امروز داغ و تفتیده و سراب‌گونه و پر بوی آسفالت و سنگ و شیشه داغ که نفس را بند می‌آورد.

با جواد انصافی هم‌صحبت شدم درباره تابستان آن سال‌ها و او آوازهای ریتمیک دستفروشان را برایم خواند و سرم پر شد از زندگی‌ای که این روزها شده خاطره و حسرت.

کافه میرداماد

بستنی‌آی بستنی

انصافی می‌گوید: من بچه شمیرانات هستم و متولد و بزرگ‌شده سلطنت‌آباد که الان به آن می‌گویند پاسداران. فروشنده‌های دوره‌گرد هرکدام برای خودشان آوازی داشتند و ریتم و صدایی که براساس آنچه می‌فروختند آن را تنظیم کرده و می‌خواندند که ما به آن می‌گوییم «کسبی‌خوانی». در تابستان بستنی‌فروش‌ها بازارشان داغ بود. از اول صبح می‌آمدند و می‌خواندند: بدو بدو بیا/ بستنی آوردم/ دلتو حال میاره/ بستنی یک‌قرونی دارم. یک بستنی‌فروش هم در محله ما بود، آذری‌زبان بود و با لهجه می‌خواند: بستنی آی بستنی/ هل و گلاب بستنی/ نوبر بهاره بستنی/ بستنی زعفرونی بستنی زرد نونی/ بستنی آهای جونی ... .

آن سال‌ها اصل زندگی این بود که هر وعده نان تازه بخوریم. برای همین صبح، ظهر و شب یکی از بچه‌ها می‌دوید نانوایی و نان تازه می‌گرفت و می‌آورد. نانوایی‌ها از سحر باز بودند. سبزی‌فروش‌ها و میوه‌فروش‌ها معمولا از ۷ صبح سر و کله‌شان پیدا می‌شد. مادرها می‌رفتند خرید و سبزی و میوه تازه می‌خریدند. آواز سبزی‌فروش‌ها بی‌نظیر بود: نعنا و ریحونو و ترخون آوردم ... ریحونو قرمزو و سبزم آوردم ... جعفری، گشنیزو و شوید آوردم برای سبزی‌پلو... همه‌چی آوردم... ریزه‌پونه، ترخونش ریز و جونه ... سبزی دارم نوبرونه... سبزی آوردم نوبرونه.... سبزی آش بخر... برگ‌چغندر اگه که بخوری تو میشی قلندر ... .

راستش را بخواهید در کوچه‌های تابستان آن سال موسیقی ریتمیک و زنده‌ای در جریان بود که روح را نوازش می‌داد و حس زندگی را زنده نگه می‌داشت. کاسب‌های دوره‌گرد می‌آمدند و با آن صداهای بی‌نظیر مردم را به شروع زندگی دعوت می‌کردند. مهم نبود که پولدار بودی یا نه. اجناسی که آنها می‌آوردند را همه مردم می‌توانستند بخرند. سبزی‌ها و میوه‌ها آن‌قدر گران نبود که حسرت به دل بگذارد آدم‌ها را.

کسبه‌خوانی در رادیو

به انصافی می‌گویم آوازهایی که دوره‌گردهای تهرانی می‌خواندند مثلا در نیشابور ما هم باب بوده، چه‌طوری این آوازها از شهری به شهر دیگر می‌رفته؟ می‌گوید: بیشتر این کسبه‌خوانی‌ها در پیش‌پرده‌خوانی‌های تئاتر تهران هم خوانده می‌شد. تئاتری‌های آن زمان به شهرستان‌ها هم می‌رفتند و این آوازها را در آنجاها هم اجرا می‌کردند. کسبه‌خوانی در دوره صفوی هم باب بوده اما اوجش در دوره قاجار بوده و بعد به پهلوی اول و دوم هم رسیده. استاد بدیع‌زاده این آوازها را در دوره پهلوی اول در رادیو هم اجرا می‌کرد و به نظر می‌رسد رادیو در رواج این کسبه‌خوانی‌ها در سراسر ایران تاثیر زیادی داشته است.

زنبیل را بردار و بیار

آن زمان مثل الان در ازدحام کیسه‌های پلاستیکی نبودیم. اصلا کیسه نایلونی باب نبود. هر خانه یک زنبیل داشت که وقت خرید می‌بردند و هر چه می‌خریدند داخل آن می‌ریختند و این‌طور نبود که یک کیسه نایلون خیار برداری و یکی گوجه. همه را رو هم می‌ریختند، به خانه می‌آورند، جدا می‌کردند و می‌شستند. دوره‌گردها هم در آوازهایشان اول می‌گفتند: خانه‌دار و بچه‌دار، زنبیل را بردار و بیار... تصور کنید از هر خانه یک خانم با چادر گل‌گلی بیرون می‌آمد و زنبیل قرمزی در دست داشت و پر می‌کرد از سبزی‌ها و میوه‌های تابستانی. الان دیگر مثل یک تابلوی نقاشی شده که نگاهش کنی و آه بکشی و بدانی دیگر تکرار نخواهد شد و این تصاویر خود خود زندگی بود. مردها در جیبشان معمولا یک دستمال یزدی بزرگ داشتند که هنگام برگشتن به خانه اگر خرید می‌کردند داخل همان دستمال می‌گذاشتند. در بازار و خیابان‌های اصلی مغازه‌دارها کیسه‌های کاغذی داشتند که به آنها پاکت می‌گفتند و خریدها را داخل آنها می‌گذاشتند و کیسه نایلونی نبود.

یخچال شمرون

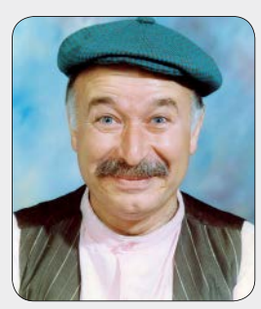

هنوز هم به‌نام محله یخچال می‌شناسندش، یکی از محله‌های قدیم تهران که همجوار دروس بوده و هست. سال‌های زیادی است که اعیان‌نشین است و پولدارها در این منطقه خانه دارند. آن زمان زمین‌های آن بخش از قلهک و زرگنده ارزان‌تر بود. قلهک گران بود، چون سفارت انگلیس در آنجا قرار داشت و سفارت روس هم که در زرگنده بود. یخچال را در بخشی ساختند که زمین بیشتری داشت و ارزان‌تر بود. زمین را گود کرده بودند و سقف گنبدی برایش ساخته بودند. دو دریچه داشت و از یکی‌شان آب وارد یخچال می‌کردند. زمستان‌ها یک نفر مسؤول بود و روزی مثلا پنج سانت آب وارد یخچال می‌کرد و می‌گذاشت یخ بزند و روز بعد دوباره این کار را تکرار می‌کردند تا هوا گرم شود. یخ وسیع و قطوری ساخته شده بود. یک دریچه دیگر بود که از طریق آن در تابستان یخ‌ها را می‌شکستند و به یخ‌فروش‌ها می‌دادند تا به محله‌ها ببرند و بفروشند. یخچال کاملا از بین رفته اما نام یخچال برای آن منطقه مانده است. زمستان‌هایش سردتر از بقیه مناطق شمیران نبود اما زمین زیاد داشت. الان هم اگر خنک‌تر از بقیه جاها به نظر می‌رسد چون درخت بیشتری دارد، هر چند باغ‌های این منطقه را هم خراب کرده و به جایش برج ساخته‌اند و دیگر محله یخچال و دروس و قلهک با دیگر مناطق تهران فرق چندانی ندارد. کلا طهران قدیم را جایش شهری عجیب گرفته که کمی تا قسمتی ترسناک است.

مقطع حساس کنونی

مرد پریشان‌حال و گمانه‌های گمانه‌زنان

امید مهدی‌نژاد
طنزنویس

در روزگار سلجوقیان در یکی از شهرهای ناحیه خراسان بزرگ، مردی آشفته و پریشان‌حال به قصر والی رفت و اذن خواست تا چیزی بگوید. والی به وی اذن داد و وی گفت: ساعتی پیش برای کاری اداری از روستا به شهر آمدم و اسب خود را به اصطبل عمومی مرکزی شهر سپردم و فیش گرفتم. وقتی کارم را انجام دادم و به اصطبل عمومی مرکزی بازگشتم، متصدی مربوطه گفت اسبم را از طویله دزدیده‌اند. من فیش خود را به وی نشان دادم اما وی گفت اسب نیست و کاری هم از دستش برنمی‌آید. اکنون برای شکایت نزد شما آمده‌ام. والی چون سخنان مرد پریشان‌حال را شنید از جا برخاست و دستور داد مسوول طویله سلطنتی را احضار کنند. با این دستور ولوله‌ای در نزد حضار بپا خاست. یکی از حضار به دیگری گفت: حتما والی می‌خواهد اسبی از اسب‌های خود را برای جبران خسارت و دلجویی به مرد پریشان‌حال بدهد. دیگری گفت: حتما والی می‌خواهد از متصدی طویله سلطنتی بپرسد که این چه وضعش است و وی را توبیخ نماید. دیگری گفت: حتما والی می‌خواهد متصدی اصطبل سلطنتی را تنبیه کند تا مایه‌عبرت مسوولان اصطبل عمومی مرکزی شهر شود... به‌این ترتیب هریک از حضار بنا به طرز تفکر و گرایش سیاسی خود در مورد رفتار والی با مسوول اصطبل سلطنتی گمانه‌زنی کرد تا اینکه مسوول اصطبل سلطنتی وارد شد. والی رو به مرد پریشان‌حال کرد و گفت: هرچه به من گفتی، به این نیز بگو. مرد پریشان‌حال بار دیگر ماجرای دزدیده‌شدن اسب و مسوولیت ناپذیری مسوولان اصطبل عمومی مرکزی را بازگو کرد. وقتی صحبت‌های مرد پریشان‌حال تمام شد، والی رو به مسوول اصطبل سلطنتی کرد و گفت: همانطور که شنیدی در شهر اسب‌دزد پیدا شده است. پس بیش از پیش مراقب اسب‌های سلطنتی باش تا مبادا کسی آنها را بدزدد. در این هنگام گمانه‌زنان که جملگی گمانه‌های نادرست زده بودند از گمانه‌های خود پشیمان شدند و مرد پریشان‌حال نیز به‌طور پیاده به روستای خود بازگشت.

مرور و عبور
جام جم ۲۰۰ سال قبل

بحران چک در قوه قضاییه

معاون اول دادگستری کشور در قزوین گفت: مساله چک، دادگاه‌های کشور را فلج کرده است.

آیت‌ا... اسحاق مروی که روز پنجشنبه به مناسبت هفته قوه قضاییه در سرسرای دادگستری قزوین سخن می‌گفت، افزود: در گذشته حرف و قول اعتبار زیادی داشت و بیشتر معاملات با دو کلمه قول و سخن انجام می‌شد اما اکنون چک‌ها مشکلات زیادی را برای قوه قضاییه به وجود آورده‌اند و وقت زیادی را از دادگاه‌ها می‌گیرند. اگر شرایط چنین نبود دستگاه قضایی بیش از نیازش قاضی داشت. (صفحه ۱۳)

کمک سازمان ملل به عراق برای پرداخت غرامت

کمیسیون پرداخت غرامت به قربانیان جنگ خلیج‌فارس سازمان ملل دیروز اعلام کرد سه تا پنج‌میلیون دلار به عراق اهدا خواهد کرد تا این کشور بتواند خسارت وارده به محیط‌زیست بر اثر جنگ در سال ۱۹۹۱ را پرداخت کند. خبرگزاری فرانسه نوشت: کمیسیون غرامت سازمان ملل همچنین ۸۴۲ میلیون دلار دیگر به قربانیان تجاوز عراق به کویت در سال ۱۹۹۰ اهدا خواهد کرد که به دلیل خسارات واردشده به محیط‌زیست کشورهای عربستان، کویت، ایران، اردن و سوریه به این کشورها اختصاص خواهد یافت. (صفحه یک)

جان وو کارتون می‌سازد

فیلمساز رزمی‌ساز سینما قصد دارد براساس قصه معروف لاک‌پشت‌های نینجا یک فیلم بلند کارتونی رایانه‌ای بسازد. براساس این قصه در دهه ۹۰ میلادی سه فیلم سینمایی توسط شرکت نیولاین تهیه و با استقبال مردمی هم روبه‌رو شده است. از قرار معلوم وو همیشه طرفدار این لاک‌پشت‌های سبزرنگ بوده و حالا این فرصت را پیدا کرده و می‌خواهد فیلم خودش را براساس ماجراهای آنها مقابل دوربین ببرد. جان وو با ساخت فیلم‌های اکشن هنگ‌کنگی معروف شد. در آمریکا فیلم‌های موفق و پرفروشی مثل تغییر چهره و ماموریت غیرممکن ۲ را ساخته و خبرها حاکی از این است که ماموریت غیرممکن ۳ را نیز به‌زودی خواهد ساخت. (صفحه ۳)

جام جم

صاحبنظران اقتصادی: با گذشت ۳ ماه از سال ۸۰ و با وجود وعده‌های قبلی

آقای نوربخش! ارز چه زمانی تک‌نرخی می‌شود؟

کروبی: از رهبر متشکریم

خاتمی: مردم باید بمانند

جودوکاران ایران مدالها را دروکردند

اعلام سود خالص بورس

دبیرکل بورس اوراق بهادار تهران اعلام کرد: نرخ سود خالص برای سرمایه‌گذاران بخش خصوصی در بازار سهام ایران نسبت به نرخ سود سپرده‌های بانکی و اوراق مشارکت جاری در اقتصاد کشور بیشتر و حدود ۳۰ درصد است.

سیداحمد میرمطهری درباره سازوکار علمی مناسب برای ارزش‌گذاری سهام کارخانه‌ها در سازمان بورس اوراق بهادار گفت: تلاش بسیاری صورت گرفته تا ارزش‌گذاری‌ها با استفاده از روش‌های علمی محاسبه قیمت مدون شود. (صفحه ۱۴)

تحریم‌های کنگره آمریکا علیه ایران

حمیدرضا آصفی، سخنگوی وزارت خارجه ایران در واکنش به تحریم ایران از سوی کنگره آمریکا گفت: جمهوری اسلامی ایران به‌کارگیری تحریم به‌عنوان ابزار سیاست خارجی را به‌شدت محکوم می‌کند.

آصفی تاکید کرد: تمدید قانون تحریم ایران نشانه نبود منطق در روابط خارجی و تداوم خصومت کنگره و دولت آمریکا با مردم ایران و حاکی از نفوذ صهیونیست‌ها در آن کشور است. در این شرایط موسسه پترولیوم آمریکا نسبت به عواقب خطرناک تحریم‌های ایران، عراق و لیبی هشدار داد. این موسسه تاکید کرد: سیاست‌های تحریم آمریکا نه‌تنها شکست خورده است بلکه عواقب بدتری برای کشورهای مصرف‌کننده نفت در جهان در پی خواهد داشت. (صفحه یک)